

عوامل درونی انحطاط تمدن اسلامی از دیدگاه اقبال لاهوری با تأکید بر اشعار اردو

مرتضی شیرودی^۱
ساجد علی^۲

چکیده

سلطه استعمار و عقب ماندگی جوامع اسلامی از یک سو، و پیشرفت اروپا از سوی دیگر، متفکران اسلامی را واداشت تا عوامل انحطاط تمدن اسلامی را شناسایی کرده، زمینه‌های ایجاد تحول و اصلاح را فراهم آورند. این روند اصلاح، ابتدا با اقدامات سید جمال الدین آغاز شد و با حرکت اندیشمندان دیگری چون: کواکبی، عبده، رشیدرضا، اقبال و نظایر آن تداوم یافت. (تاریخچه موضوع)

اما زویا و ابعاد اندیشه اقبال لاهوری، در باره علل درونی انحطاط تمدن اسلامی در اشعار اردوی وی، به روشنی تبیین نشده است. (تبیین مسئله) این موضوع مهمی است که اندیشمندان به صورت جدی به آن نپرداختند. (پیشینه تحقیق) بنابراین، طرح اینکه عوامل درونی انحطاط تمدن اسلامی در اشعار اردو اقبال کدامند، پرسش اساسی نوشتار حاضر است. (سؤال) انحراف‌های فکری و دینی، سنت‌گرایی و محافظه‌کاری، انحطاط فرهنگی و اختلافات داخلی، مهم‌ترین عوامل درونی انحطاط تمدن اسلامی به شمار می‌آیند. (فرضیه)

۱. دانشیار مرکز مطالعات علوم اسلامی پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق علیه السلام dshirody@yahoo.com
۲. دانشجوی دکترای تاریخ تمدن اسلامی جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم العالمیه: sajidali1980@yahoo.com
تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱/۱۹

از مقاصد این مقاله، شناسایی عوامل درونی انحطاط تمدن اسلامی در اشعار اردوی اقبال است؛ تا اینکه با پرهیز از آنها بتوانیم زمینه‌های ایجاد تحول و اصلاح را در کشورهای اسلامی فراهم آوریم. (هدف) این نوشتار، با روش توصیفی - تحلیلی در صدد بیان عوامل درونی انحطاط تمدن اسلامی می‌باشد. (روش) مقاله بر لزوم وحدت امت اسلامی، جد و جهد را در سایه تعقل و تفکر و مبارزه با تحجر و رکود فکری تأکید می‌کند. (یافته)

واژگان کلیدی

عوامل درونی، انحطاط، تمدن اسلامی، اقبال لاهوری، اشعار اردو.

مقدمه

به شهادت تاریخ، مسلمانان در پرتوی ایمان و اصول عالی اخلاقی در زمینه فرهنگ و تمدن در طی چند قرن در اوج عظمت و اقتدار ایستادند. اسلام با سرعتی شگفت‌آور پیش افتاد و چنان تمدن شکوفا و گسترده‌ای پدید آورد که برای همیشه، جامعه بشری را وامدار خود نمود؛ اما تمدن اسلامی پس از یک دوره نمایش اقتدار و دوران طلایی، از قرن چهارم هجری به بعد از حرکت بازماند و امروز جوامع اسلامی از لحاظ تمدن نه تنها در صدر نیستند، بلکه در صفوف آخر ایستاده‌اند.

اقبال لاهوری رسالتی در زمینه احیای تمدن اسلامی برای خودش احساس می‌کرده و از هر وسیله خوب و مشروعی برای هدف خود استفاده کرده است. یکی از وسایلی که از آن بهره برده، شعر است. در شعرای اردوزبان، به‌خصوص در عصرهای متأخر، از نظر داشتن هدف، شاعری مانند اقبال نداریم. اقبال آنجا که می‌بایست سرود بگوید، سرود می‌گفت. سرود فوق‌العاده‌ای را که به عربی ترجمه شده، به اردو گفته است.

اقبال برای به تصویر کشیدن درد و رنج مسلمانان، اشعار پرشوری سروده است. انگیزه‌های اجتماعی او باعث شد که سرودن شعر را جدی‌تر دنبال کند و اشعار پرشکوهی در زبان فارسی و اردو خلق نماید. وی در اشعار اردوی خود، نخوتی را که بر جوامع اسلامی، به‌خصوص شبه قاره هند، حکمفرما بود، به باد انتقاد گرفته، عوامل انحطاط تمدن اسلامی در آن جوامع را نیز بیان کرده است؛ البته مجموعه اشعار اردوی اقبال که دارای چهار بخش: بانگ درآ، بال جبریل، ارمغان حجاز و ضرب کلیم است، بیشتر جنبه درونی و اصلاحی داشت. بنابراین، این مقاله در صدد

شناسایی عوامل درونی انحطاط تمدن اسلامی، در مجموعه اشعار اردوی اقبال لاهوری است.

بررسی های مفهومی

در بررسی مفهومی به بررسی مهم ترین واژه های کلیدی این مقاله می پردازیم:

الف. تمدن

۱. تمدن در لغت

کلمه تمدن در عربی، معادل واژه «الحضارة» به معنای اقامت در شهر است (ابن منظور، ۱۹۹۷: ۱۰۳) و از ریشه «حَضَرَ» به معنای شهر، قریه و روستاست و در مقابل بدویت و بادیه نشینی قرار دارد. بدین معنا، تمدن، مرحله ای از تکامل فکری، علمی، هنری، ادبی و اجتماعی جامعه خواهد بود. از دیگر معانی تمدن نزد ادیبان و فرهنگ نامه نویسان، تربیت و ادب است. تعریف تمدن در فرهنگ عمید چنین آمده است: «شهرنشین شدن، خوی شهری برگزیدن و با اخلاق مردم شهر آشنا شدن، همکاری مردم با یکدیگر در امور زندگانی و فراهم ساختن اسباب ترقی و آسایش خود.» (عمید، ۱۳۷۶: ۶۱۵) فرهنگ معین نیز با اشاره به معنای شهرنشین شدن و خو گرفتن به اخلاق شهری، آن را همکاری افراد و جامعه در امور زندگانی و فراهم ساختن اسباب آسایش و ترقی خود می داند. (معین، ۱۳۷۵: ۱۱۳۹)

۲. تمدن در اصطلاح

معانی اصطلاحی تمدن متعددند و دانشمندان تعریف های بسیاری ارائه کرده اند؛ ولی به جهت اختصار، به یکی از آنها اکتفا می کنیم. از نظر ویل دورانت، تمدن، عبارت از «نظمی اجتماعی است که در نتیجه آن، خلاقیت فرهنگی جریان می یابد. تمدن هنگامی در یک جامعه ظهور می یابد که ناامنی و هرج و مرج از آن جامعه رخت بر بندد؛ زیرا تنها آن هنگام است که کنجکاو و احتیاج به ابداع و اختراع به کار می افتد و زمینه تحصیل علم و معرفت و تهیه وسایل بهبود زندگی فراهم می شود.» (دورانت، ۱۳۷۰: ۳)

ب. تمدن اسلامی

تمدن اسلامی از دیدگاه اقبال لاهوری، تمدنی دینی است که همه مؤلفه های آن بر محور دین اسلام استوار می گردد. بدین ترتیب، تمدن اسلامی دارای همه ویژگی های تمدن الهی در چارچوب

آموزه‌های قرآنی و متکی بر سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. مؤلفه‌های آن دین، اخلاق، علم، عدالت، قوانین، مقررات، اصول دینی و... است؛ چنان که مدینه‌النبی، شهر نوین‌یاد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر اساس همین ارکان استوار شد و تمدنی را ایجاد کرد که مبانی آن، قرآنی و نبوی بود. بنابراین، تمدن اسلامی، برگرفته از آموزه‌های قرآنی و تعالیم و رهنمودهای پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله است. در اشعار اقبال، اساسی‌ترین ویژگی تمدن اسلامی، جهان‌بینی و جهان‌نگری توحیدی آن است. آنچه تمدن اسلامی را از سایر تمدن‌ها جدا می‌کند، همین اختلاف معنایی و محتوایی آن با سایر تمدن‌هاست. این نوع جهان‌بینی برخاسته از متن آموزه‌های قرآنی و سیره نبوی و اولیای الهی، چگونگی زیستن و انتخاب راه و روش زندگی صحیح را به بشر می‌آموزاند و از سوی، نوع نگرش به جهان و حیات پیرامون انسانی، کیفیت بهره‌برداری از مواهب الهی و چگونگی تعامل با سایر تمدن‌ها را به وجود می‌آورد که با همه نظایرش متفاوت است. علاوه بر این، قوانین حاکم بر آن، ارزش‌های اسلامی و ملاک‌های برتری در فرهنگ اسلامی، موجبات تمایز تمدن اسلامی را با سایر تمدن‌ها به وجود آورده است.

ج. عوامل درونی

عوامل انحطاط تمدن اسلامی با توجه به محور تقسیم و جهات متعدد، تقسیمات گوناگونی دارند؛ مانند تقسیم‌بندی به جهت: کلی و جزئی بودن عوامل، مادی و غیرمادی بودن، مکان و دوره‌های مختلف و همچنین به جهت قومیت‌ها، نژادها و سلسله‌های دولت‌های مختلف؛ اما بیشتر تحقیقاتی که به بیان انحطاط تمدن اسلامی پرداخته‌اند، عوامل آن را دو دسته بیرونی و درونی تقسیم نمودند. محققان، جنگ‌های صلیبی، ظهور مغولان و سقوط اندلس را عوامل بیرونی دانسته و استبداد، دنیاگرایی، تحجر و دور شدن از اسلام راستین، جریان‌های عقلی و عقل‌گریز در جهان اسلام، ضعف خلافت اسلامی، اشرافی‌گری و فساد درباریان را عوامل درونی انحطاط تمدن اسلامی مطرح کرده‌اند.

با توجه به اینکه در اشعار اردو، نظر اقبال این است که تمدن اسلامی، نه صرفاً از رهگذر مظاهر و دستاوردها و نتایج شناخته شود، بلکه تأمل نظری در باب مفهوم تمدن، از دیدگاه اسلام و ثوابت تمدنی اسلام، بسیار مهم و متقدم بر رویکرد به مظاهر تمدنی اسلام است. بنابراین، نمی‌توان گفت منظور اقبال از انحطاط تمدن اسلامی، فقط عبارت است از توقف رشد مظاهر یا تخریب و ویرانی آن یا کند شدن رشد آن یا برآورده نشدن و ظاهر نشدن جلوه‌های تمدن

اسلامی؛ آن گونه که لازمه آن، تمدن و قابل انتظار از آن تمدن می‌باشد. همچنین، با توجه به فلسفه خودی اقبال، مقصود از انحطاط، انحطاطی است که معلول فعل اختیاری انسان‌ها باشد.

عوامل درونی انحطاط تمدن اسلامی در اشعار اردوی اقبال

الف. انحراف‌های فکری و دینی

عاملی که در انحطاط تمدن اسلامی نقش داشته و اقبال در اشعار خود مطرح می‌کند، انحراف‌های فکری و دینی است. تحریف و مسخ مفاهیم دینی به هر نیتی باشد، خطر جبران‌ناپذیری در فرهنگ و تمدن اسلامی به وجود می‌آورد که خلأ ناشی از آن را هیچ چیز پر نخواهد کرد. در اینجا به ذکر نمونه‌هایی از این مسائل می‌پردازیم:

۱. دوری از تعلیمات قرآن

اقبال، عامل اصلی انحطاط تمدن اسلامی را دوری از قرآن و عدم توجه به تعلیمات و دستورات قرآن می‌داند. وی رفتن دین را از میان جامعه، به مثابه درهم‌ریختن تمام اجزای هستی می‌داند؛ هستی مسلمان به آیینش بستگی دارد؛ اگر عمل مسلمان از آیین عاری شود، مرگ تدریجی حیات مسلمانان شروع می‌گردد. در این باره اشعار زیادی وجود دارد که به برخی اشاره می‌کنیم:

ملتی را رفت چون آیین ز دست مثل خاک اجزای او از هم شکست
 هستی مسلم ز است و بس باطن دین نبی این است و بس (اقبال، ۱۹۹۰: ۱۳۱)

اقبال معتقد بود تمدن اسلامی بر پایه و اساسی محکم به نام قرآن، استوار است که شاکله اسلام بر آن نهاده شده است. وی قرآن را آیین و دستور حیات برای زندگی بشر می‌داند. به نظر او، قرآن یک کتاب جامع است که با حیات دنیوی و اخروی انسان سروکار دارد و برای همه شعبه‌های زندگی انسان رهنمود دارد.

کون ہے تارک آئین رسول مختار؟ مصلحت وقت کی ہے کس کے عمل کا معیار؟
 وہ زمانے میں معزز تھے مسلمان ہو کر اور تم خوار ہوئے تارک قرآن ہو کر (اقبال، ۱۹۹۴: ۲۳۱ و ۲۳۲)

ترجمه: «کیست که آیین (قرآن) پیامبر برگزیده را ترک کرده است؟ کیست که ملاک عمل او مصلحت وقت است؟ آنها (مسلمانان صدر اسلام) در زمان خود عزیز بودند با عنوان مسلمان و

شماها به سبب ترک قرآن خوار شدید.»

در این اشعار، اقبال لاهوری اعتقاد دارد علت انحطاط به دلیل ترک آیین اسلام، یعنی قرآن کریم است. به همین جهت، مردم را به اسلام دعوت کرده، آیین آن را قرآن معرفی می‌کند. البته قبل از اقبال، شاه ولی الله دهلوی، نه فقط این علت را بیان کرد؛ بلکه اقدامات عملی به صورت ترجمه و تدریس قرآن را هم انجام داد.^۱ به نظر می‌رسد، علت اصلی اهتمام دهلوی و اقبال به تعلیمات قرآن این بود که بیشتر علمای هند در آن عصر، به علوم عقلی، فلسفه و سایر فنون توجه داشته، قرآن و سنت را فراموش کرده بودند. اقبال هم مانند شاه ولی الله معتقد است از یک طرف، مسلمانان قرآن و تعلیمات قرآن را رها کردند و از طرف دیگر، اندیشه غیراسلامی به صورت مختلف بین مسلمانان و تفکر اسلامی نفوذ کرده و این امر، ضربه مهلکی به اندیشه حقیقی اسلام و مسلمانان وارد کرده است.

به نظر اقبال، منشأ انحطاط فکر دینی، سیطره و غلبه فکر فلسفی یونانی و عقل «انتزاعی» و «قیاسی» بر تفکر دینی است و این سبک تفکر، موجب تفکیک و جدایی مسلمانان از تعالیم قرآن گردیده است: «تحقیقی دقیق در قرآن و مکاتب کلامی مدرسی که به الهام اندیشه یونانی طلوع کرد، این واقعیت قابل توجه را آشکار می‌سازد که در عین آنکه فلسفه یونانی به دامنه دید متفکران اسلامی وسعت بخشید، به طور کلی، بینش ایشان را درباره قرآن دچار تاریکی کرد.» (اقبال، ۱۳۹۰: ۱۸)

وی از فلسفه یونان سخت می‌نالند؛ زیرا معتقد است فکر فلسفی یونانی، دوگوه گرانبها قرآنی را از ما ربوده و تفکر دینی را به عزلت و انحطاط کشانده است؛ یکی تجربه حسی و شناخت عینی از طبیعت و تاریخ، و دیگری ادراک شهودی از «خود» و حقیقت انسانی. اقبال در اشعاری نیز به این مطلب اشاره نموده و به فکر فلسفی یونانی را نکوهش نموده است. اقبال در این اشعار بر کسانی که ملت خود را با اقوام اروپا قیاس می‌کنند، اعتراض دارد؛ چون اساس ملت مسلمان و تمدن اسلامی، بر قرآن و تعلیمات پیامبر اکرم ﷺ استوار است.

وی از روش‌های ارسطویی برای دریافت و فهم معارف دینی انتقاد می‌کند. همچنین، از استدلال‌های کلی و نظریه‌پردازی مجرد و بدون واقع‌نگری، ناخرسند است و آن را با روش معرفت‌شناسی قرآنی و اسلامی، بیگانه و نابرابر می‌داند. اقبال بر این باور است که

۱. شاه ولی الله دهلوی، قرآن کریم را برای مردم به زبان فارسی، زبان رسمی اداری، دینی و علمی آن دوران هند ترجمه نمود که به نام «فتح الرحمن» شهرت دارد و آن را در دسترس عموم قرار داد. (اکرام، ۲۰۰۵: ص ۵۰)

دین پژوهی‌ای که براساس شیوه منطق ارسطویی و فلسفه یونانی صورت گرفته، باید از فرهنگ معرفتی اسلام زدوده شود. وی می‌گوید: «مسلمانان، در نتیجه افسون آموزش‌های فلسفه یونان، روش قرآنی را به فراموشی سپردند و مفاهیم دینی را در پرتو فکر یونانی مطالعه و تفسیر کردند.» به گفته وی: «بیش از دو قرن طول کشید تا دریافتند که روح قرآن، ضد یونانی است. پس از این دریافت، نهضت فلسفی در میان متفکران دینی پدید آمد.» (همان) به همین دلیل، وی وظیفه مسلمانان معاصر را بسیار سنگین تلقی می‌کند و می‌گوید: «وظیفه‌ای که مسلمان این زمان در پیش دارد، بسیار سنگین است. باید بی‌آنکه کاملاً رشته ارتباط خود را با گذشته قطع کند، از نو در کل دستگاه مسلمانی بیندیشد.» (اقبال، ۱۳۹۰: ۱۰۹)

اقبال در اواخر عمر قصد داشت در باره مطالعات و دریافت‌های خود از قرآن، کتابی تألیف کند. او در ضمن نامه‌ای به راس مسعود در آوریل ۱۹۳۵، این نیت خود را چنین ابراز می‌کند. «... و این طور برای من ممکن بود که راجع به قرآن کریم یادداشت‌هایی را به روش روشن عصر جدید که مدت‌ها پیش تهیه آنها در نظرم بود، حاضر می‌کردم... اگر عمر کفاف دهد، ساعت‌های باقیمانده حیات مستعار را وقف این کار خواهم نمود.» (حکیمی، ۱۳۸۰: ۸۴)

۲. ترک علوم تجربی

دوری از علوم تجربی هم مورد توجه اقبال قرار گرفته است:

اسی قرآن میں ہے اب ترک جہاں کی تعلیم

جس نے مومن کو بنایا مہ و پرویں کا امیر (اقبال، ۱۹۹۴: ۵۲۸)

ترجمه: «قرآنی که به خاطر (تعلیمات) آن، مسلمانان به این مقام رسیدند که ماه و ستاره‌ها تابع فرمان مسلمانان بودند، امروزه همین قرآن وسیله قرار داده می‌شود (با تأویل‌های نادرست) برای ترک علوم دنیا.»

در زمان اقبال عده‌ای با علوم جدید مخالفت ورزیدند و آن را منافی قرآن و سنت می‌دانستند؛ ولی اقبال معتقد بود که تفسیر غیرواقعی از برخی مفاهیم دینی توسط بعضی از علمای کج‌فهم و درباری، باعث انحراف و انحطاط فهم واقعی اندیشه‌های ناب اسلامی شده است. به نظر وی، برخی علمای سنتی، بحث‌های نظری را مطرح می‌کردند؛ ولی طرح اندیشه‌های اسلامی را در عمل چنان‌که باید، لازم و ضروری نمی‌دیدند و همین بدفهمی و کج‌فهمی اندیشه اسلامی، باعث مشاجرات و اختلافات شده است.

در وضعیتی که مسلمانان از پذیرش زبان و علوم و فنون جدید غرب ابا می‌ورزیدند و قواعد علمی را در تناقض با مشیت الهی و شرک‌آور می‌پنداشتند، هندوهای این سرزمین، به فراگیری آن پرداختند و در جهت انطباق با اوضاع جدید، به اصلاح باورها و رفتارهای خود مبادرت ورزیدند. نتیجه طبیعی این رفتارها، رشد روزافزون مادی و معنوی هندوها و عقب‌ماندگی همه‌جانبه مسلمانان بود. (جهان‌بین مهدوی، ۱۳۹۰: ۱۱۳)

به نظر اقبال، بهتر آن است که از یک سو در تفکر اسلامی‌مان تجدید نظر کنیم و از سوی دیگر، این فکر جدید را با روح بی‌طرفی و آگاهانه مورد داوری قرار دهیم. وی در باره دیدگاه‌ها و مسائل تازه جلو‌گر شده می‌گوید:

«از قرون وسطی که مکتب‌های کلامی به حد کمال رسید، پیشرفت‌های نامحدودی در زمینه فکر و تجربه بشری حاصل شده است. گسترش قدرت آدمی بر طبیعت، به وی ایمان تازه و احساس لذت‌بخش چیرگی به نیروهایی که محیط او را می‌سازند، بخشیده است. دیدگاه‌های تازه طرح‌ریزی شده و مسائل کهن در پرتو آزمایش‌های تازه، صورت بیانی دیگر پیدا کرده و مسائل تازه‌ای جلو‌گر شده است... پس، مایه تعجب نیست که نسل جوان‌تر اسلام در آسیا و آفریقا خواستار توجیه جدیدی در ایمان خود باشند. بنابراین، با بیداری جدید اسلام، لازم است که این امر با روح بی‌طرفی مورد مطالعه قرار گیرد که اروپا چه آموخته است و نتایجی که به آن رسیده، در تجدید نظر و اگر لازم باشد در نوسازی فکر دینی و خدا شناختی در اسلام چه مددی می‌تواند به ما برساند.» (اقبال، ۱۳۹۰: ۲۱ و ۲۲)

جهان تازه کی افکار تازه سے ہے نمود

کہ سنگ و خشت سے ہوتے نہیں جہاں پیدا!

کھلے ہیں سب کے لیے غریبوں کے میخانے

علوم تازه کی سر مستیاں گناہ نہیں! (اقبال، ۱۹۹۴: ۶۹۰)

ترجمه: «زندگی و نمود جهان جدید با افکار (آرا و نظریات) جدید است؛ چون به وسیله سنگ و چوب، جهان جدید به وجود نمی‌آید. شرابخانه‌های (آکادمی‌های علوم جدید) اروپا برای همه باز است و نتایج (ثمرات) علوم جدید، گناه نیست.»

در این اشعار، اقبال بر خلاف بسیاری از غرب‌دیدگان، هرچه در غرب بود، همه را بد نمی‌دانست. دانش تکنولوژی و سیستم آموزشی و شیوه تحقیق و پژوهش را آموختنی و مفید می‌دانست؛ ولی تقلید کورکورانه را که عاری از سنجش نفع و ضرر باشد، مذمت می‌کرد و از

ہمیں رو، تقلید مفید را از اجتهاد نارسا به نفع جامعہ تلقی می کرد.

۳. قدری گری

قدری گری، موضوع دیگری است کہ اقبال بدان اشارہ می کند:
تن بہ تقدیر ہے آج ان کے عمل کا انداز

تھی نہاں جن کے ارادوں میں خدا کی تقدیر (اقبال، ۱۹۹۴: ۵۲۸)

ترجمہ: «آن مسلمانانی کہ در قصد و ارادہهای آنها تقدیر خداوند پوشیدہ بود، امروزہ طریق و روش عمل آنها تن بہ تقدیر و تسلیم بہ تقدیر است.»

اقبال لاهوری، یکی از عوامل انحطاط فکر اسلامی را «قدری گری» می نامد. وی معتقد است: «بہ مدت چندین قرن یک نوع قدری گری منحط بر جہان اسلام مسلط ہونہ است.» (اقبال، ۱۳۹۰: ۱۲۲) وی خاطر نشان می کند: «آن نوع قدری گری کہ نقادان اروپایی اسلام آن را کلمہ «قسمت» خلاصہ می کنند، مقداری نتیجہ اندیشہ فلسفی، مقداری نتیجہ ضرورت های سیاسی، و مقداری نتیجہ کاهش تدریجی نیروی جان بخشی ہونہ کہ اسلام در آغاز بہ پیروان خود دادہ ہونہ است.» (اقبال، ۱۳۹۰: ۱۲۲)

بت خانے کے دروازے پہ سوتا ہے برہمن

تقدیر کو روتا ہے مسلمان تہ محراب! (اقبال، ۱۹۹۴: ۶۲۱)

ترجمہ: «برہمن (ہندو) در خانہ بت کدہ در حال غفلت می خوابد و مسلمان تہ محراب بر تقدیر خودش گریہ می کند.»

تقدیر کے پابند نباتات و جمادات

مومن فقط احکام الہی کا ہے پابند (اقبال، ۱۹۹۴: ۵۴۵)

ترجمہ: «فقط نباتات و جمادات اند کہ پابند تقدیرند و مؤمن فقط پابند احکام الہی است.»
بہ باور اقبال، انسان فرزند کار خویش است. کار سرمایہ مسلمان و جد و جہد پشتیبان مسلمان است. او این عقیدہ را از این اصل قرآنی آموختہ است کہ می فرماید: «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ * وَأَنْ سَعِيهِ سَوْفَ يُرَىٰ * ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ.» (النجم/۳۹، ۴۰ و ۴۱)؛ و اینکہ برای انسان بہرہ ای جز سعی و کوشش او نیست؛ و اینکہ تلاش او بہ زودی دیدہ می شود. سپس، بہ او جزای کافی دادہ خواهد شد.»

تیری نگاہ میں ہے معجزات کی دنیا

میری نگاہ میں ہے حادثات کی دنیا

عجب نہیں بدل دے اسے نگاہ تیر

بلا رہی ہے تجھے ممکنات کی دنیا (اقبال، ۱۹۹۴: ۵۴۵)

ترجمہ: «در نگاہ تو در دنیا فقط معجزات و کرامات اند (منتظر معجزات و کرامات ہستید)؛ ولی در نگاہ من، دنیا یعنی کار، تلاش و سعی. ممکن است نوع تفکر تو این دنیا را عوض کند. دنیای ممکنات تو را به طرف خودش دعوت می کند.»

وی در این اشعار بیان دارد کہ یکی از مصادیق انحراف فکری، تلقین آموزہہای قدری گری برای مسلمانان بودہ کہ تأثیر شگرفی بر توقف تمدن اسلامی و نہایتاً انحطاط آن بر جای گذاشت.

ب. سنت گرای و محافظہ کاری

پایندی بہ سنتہا، عامل اساسی در نگاہ اقبال است.

دنیا ہے روایات کے پھندوں میں گرفتار

کیا مدرسہ، کیا مدرسہ والوں کی تگ و دو!

کر سکتے تھے جو اپنے زمانے کی امامت

وہ کہنہ دماغ اپنے زمانے کے ہیں پیرو! (اقبال، ۱۹۹۴: ۵۹۷)

ترجمہ: «دنیا گرفتار در سنت گرای و محافظہ کاری است و سعی و تلاش اہل مدرسہ ہم در ہمین حد است. کسانی کہ می توانند کار امامت را انجام دهند، آنها با روش محافظہ کاری، پیرو و مقلد زمان خود ہستند.»

اقبال مثل این اشعار، در یک سخنرانی بہ این مطلب اشارہ می کند و بہ شدت در پی شکستن این طلسم محافظہ کارانہ برمی آید. وی می گوید: «بدبختانہ جامعہ مسلمانان محافظہ کار این سرزمین، ہنوز آمادہ اقدام بہ بحث نقادانہ ای در فقہ نیست و اگر بہ چنین کاری اقدام شود، مایہ ناراحتی بسیاری از مردم خواهد شد و اختلاف کلمہہای مذہبی پیش خواهد آورد...» (اقبال، ۱۳۹۰: ۱۷۲)

اقبال لاہوری کہ نگران عقب ماندگی تمدنی مسلمانان بود، می خواست تا نظام تفکر اسلامی را بہ شکلی سامانمند و منسجم عرضہ کند و در این مسیر، از تمام دانش دینی و اطلاعات دیگر خود بہرہ برد و راہکارها را برای احیای تمدن اسلامی ارائه کرد. در ذیل، بہ برخی از آنها خواهیم پرداخت.

۱. بازگشایی اجتهاد

اقبال از جمله کسانی است که توجه فوق‌العاده‌ای به مسئله اسلام و مقتضیات زمان کرده است؛ هم متوجه بوده که اصلاً بشریت و تمدن به یک سلسله قوانین ثابت نیاز دارد و بدون آن، ترقی امکان‌پذیر نیست و هم توجه داشته است که برخلاف آنچه بعضی تصور می‌کنند، این طور نیست که قوانین اسلام همیشه یکنواخت و یک جور است و در زمان‌ها و مکان‌های مختلف به یک شکل اجرا می‌شود. اجتماعی که بر چنین تصویری از واقعیت بنا شده باشد، باید در زندگی خود مقوله‌های ابدیت و تغییر را با هم سازگار کند. در جامعه باید این دو خصوصیت باشد: از یک جنبه، ابدیت و ثبات، و از جنبه دیگر، تغییر؛ از یک وجهه، ثابت و از وجهه دیگر، متغیر. او معتقد نیست به جامعه‌ای که از هر وجهه‌ای باید ثابت باشد و هم معتقد نیست به جامعه‌ای که آنچه بر آن حکومت می‌کند، فقط تغییر باشد و هیچ وجهه ثابتی نداشته باشد. (مطهری، ج ۲۱: ۲۸۴)

اقبال چون پیرو مذهب اهل تسنن است و با انسداد باب اجتهاد روبه‌روست، تأکید بسیاری بر بازگشایی اجتهاد می‌نماید و مبنای این کار را اصول ثابت و متغیر در اسلام قرار می‌دهد و با توجه به اصول ثابت و متغیر در اسلام، هیچ دلیل معقولی برای تسدید باب اجتهاد نمی‌بیند. به گفته اقبال لاهوری: «اجتهاد، قوه محرکه اسلام است.» (اقبال، ۱۳۹۰: ۱۵۷)

بنابراین، کار اقبال، هم احیای اجتهاد و هم بازسازی تفکر دینی در پرتو اجتهاد می‌باشد؛ «البته مراد اقبال از اجتهاد، تنها در احکام فقهی نبوده، بلکه مراد وی اجتهادی است که همه ابعاد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اسلام را دربرمی‌گیرد و او خواستار مطالعه و بررسی عمیق مسائل مبتلابه مسلمانان با توجه به علوم جدید بوده است.» (محمد، ۱۹۷۸: ۴۰۷؛ گنائی، ۲۰۰۳: ۲۴۷)

وی باور داشت که یکی از عمده‌ترین علت‌های انحطاط مسلمانان و تفکر اسلامی، تعطیلی اجتهاد و محافظه‌کاری فقهی بوده است. اقبال اعتقاد دارد عقلی‌گرایی‌های افراطی معتزله که واکنش تند محافظه‌کاران را برانگیخت، یکی از عوامل مهم رکود فکر و اجتهاد اسلامی می‌باشد. وی می‌گوید: «قسمتی در نتیجه سوءفهم انگیزه‌های نهایی عقلی‌گری، و قسمتی دیگر در نتیجه فکر بی‌بندوبار بعضی از پیروان عقلی‌گری، اصحاب سنت و یا محافظه‌کاران به نهضت عقلی‌گری همچون نیروی مخربی می‌نگریستند و آن را خطری برای پایداری حکومت اسلامی تصور می‌کردند. بنابراین، هدف اصلی ایشان این بود که تمامیت اسلام را حفظ کنند و برای رسیدن به این منظور، تنها راهی که در مقابل ایشان باز بود، این بود که نیروی

پیونددهنده شریعت را به کار اندازند و ساختمان دستگاه‌های فقهی را هر چه بیشتر استحکام بخشند.» (اقبال، ۱۳۹۰: ۱۵۹)

۲. پویایی اجتهاد

در این زمینه اقبال گفته است:

بند میں حکمت دین کوئی کہاں سے سیکھے
نہ کہیں لذت کردار نہ افکار عمیق
حلقہ شوق میں وہ جرات اندیشہ کہاں
آہ محکومی و تقلیدو زوال تحقیق (اقبال، ۱۹۹۴: ۵۳۴)

ترجمه: «در هندوستان، حکمت دین از کجا آموخته شود؛ نه کردار خوبی است و نه افکارهای عمیق. همچنین، کسی جذبه افکار عمیق ندارد. جای تأسف است فقط محکومی، تقلید و زوال تحقیق یافت می‌شود.»

به نظر اقبال، پویایی و پیچیدگی سازمان زندگی، بسی گسترده‌تر و سیال‌تر از آن است که بتوان آن را با قواعد خشک و سخت و کلی برگزار کرد. تطور زندگی بشر، تسلیم قالب‌های متحجر و استنباط‌های منطقی از قواعد معین کلی نمی‌شود. اقبال معتقد است واکنش علما و فقها در برابر عوامل رکود فقه اسلامی و افراط در سازمانداری و جلوگیری‌شان از هرگونه نوآوری، مایه انحطاط تفکر اسلامی شده است. وی می‌گوید: «در اجتماعی که به حد افراط سازماندار است، فرد خرد می‌شود و از اثر می‌افتد؛ تمام ثروت فکری اجتماعی را که در آن است، به دست می‌آورد، ولی روح و فکر خود از دست می‌دهد. بنابراین، تقدس کاذب نسبت به گذشته و برانگیختن آن، هیچ چاره‌ای برای جلوگیری از انحطاط نمی‌کند.» (اقبال، ۱۳۹۰: ۱۶۰)

وی علاوه بر این، معتقد است عدم درک صحیح از اصول ثابت و متغیر نیز سال‌ها تفکر اسلامی را به انزوا، بی‌حرکتی و جمود کشانیده است. وی قائل است بین خدا و انسان، رابطه همه‌جانبه برقرار است و سپس می‌گوید: «اجتماعی که بر چنین تصویری (رابطه خدا و انسان) از واقعیت بنا شده باشد، باید در زندگی خود مقوله‌های ابدیت و تغییر را با هم سازگار کند. بایستی که برای تنظیم حیات اجتماعی خود، اصولی ابدی در اختیار داشته باشد... در این جهان، تغییر دائمی جای پای محکمی برای ما می‌سازد؛ ولی چون اصول ابدی به این معنا فهمیده شوند که معارض با هر تغییری، یعنی معارض با چیزی هستند که قرآن آن را یکی از بزرگ‌ترین آیات

خدا می‌داند، آن وقت سبب می‌شوند که چیزی را که ذاتاً متحرک است، از حرکت بازدارد.»
در ادامه می‌گوید: «شکست اروپا در علوم سیاسی و اجتماعی، اصل اول «اعتقاد به تغییر محض» را مجسم می‌سازد و بی‌حرکتی اسلام در ظرف مدت پانصد سال اخیر، اصل دوم «اعتقاد به ثبات محض» را مجسم می‌سازد.» (اقبال، ۱۳۹۰: ۱۵۷)

۳. تحقیق و نوآوری به جای تقلیدگرایی علمی

اقبال در باره تحقیق و نوآوری نیز بی‌تفاوت نمانده است.
تجھے کتاب سے ممکن نہیں فراغ کہ تو
کتاب خوان ہے، مگر صاحب کتاب نہیں! (اقبال، ۱۹۹۴: ۵۹۵)
یہاں مرض کا سبب ہے غلامی و تقلید
وہاں مرض کا سبب ہے نظام جمہوری (اقبال، ۱۹۹۴: ۶۷۲)
ترجمہ: «تو فقط پیرو مطالب کتابی. چرا خوانده کتاب هستی؛ ولی صاحب کتاب نیستی. در شبہ قارہ سبب بیماری، غلامی و تقلید است؛ ولی در اروپا سبب بیماری، نظام جمہوری آنہاست.»
اغیار کے افکار و تخیل کی گدائی!
کیا تجھ کو نہیں اپنی خودی تک بھی رسائی؟ (اقبال، ۱۹۹۴: ۵۳۴)
ترجمہ: «چرا در تفکر و تدبیر، گدایی دیگران می‌کنی؟ آیا تو به خودی خودت نمی‌توانی برسی؟»

آیت‌الله سیدعلی خامنہ‌ای در کنگرہ جهانی نکوداشت اقبال در سال ۱۳۶۴ در بارہ اقبال می‌گوید: «... اقبال یک شاعر بزرگ است... اقبال طرح یک فلسفہ را ریخت. خودی... یک مفہوم انسانی - اجتماعی کہ در پوشش تعبیرات فلسفی بیان شدہ است...» (خامنہ‌ای، ۱۳۶۵: ۳۵-۹)

ج. اختلافات داخلی

۱. ہرج و مرج و جنگ‌های داخلی

در ہندوستان با مرگ اورنگ زیب (۱۷۰۷م)، اقتدار پادشاہان مغول شکستہ شد. از این سال تا ۱۷۶۴م، ہندوستان ہشت پادشاہ بہ خود دید کہ غالباً بہ دست یکدیگر بہ قتل رسیدند. در این دورہ، ہند صحنہ جنگ و جدال‌های داخلی و خارجی بود؛ از حملہ نادرشاہ تا تسلط کمپانی ہند شرقی و درگیری‌های دینی ہندو و مسلمان. در این درگیری‌ها، ہر روز قدرت

مسلمانان تضعیف می‌شد و مناقشات سیاسی افزون می‌گشت. در جنگ پانی پت، قتل و غارت بسیار شد و نتایج آن این گونه بیان شد: «هر جاندارى که یافتند، از انسان و حیوان، همه را به تیغ کشیدند تا سگ و گربه.» (نظامی، ۱۹۷۸: ۲۵)

همچنین، روابط این امپراتوری با قدرتهای مسلمان دیگر (عثمانی و ایران) به سردی گرایید و نیز به تدریج هجوم استعمار اروپایی به هند و کشورهای اسلامی شروع گردید. در این زمان، بر اثر شورش امرای محلی، وحدت کشور از بین رفت، شهرهایی که مهد فرهنگ و تمدن اسلامی بود، تحت تصرف غاصبان انگلیسی‌ها درآمد. استعمار انگلیس در آسیا به کامیابی‌های بزرگی دست یافته بود و بر اثر شکست ایران در جنگ هرات (۱۲۷۳هـ و ۱۸۵۶م) و نافرجامی شورش هند (۱۲۷۴هـ و ۱۸۵۷م) و اشغال مصر (۱۳۰۰هـ و ۱۸۸۲م)، در نظر توده مسلمان همچون قدرتی شکست‌ناپذیر می‌نمود.

از این رو، اقبال وحدت را به مسلمانان توصیه می‌کند و در اشعار مختلف به این حقیقت اذعان دارد که تا نزاع و جدال در بین مسلمانان هست، مسلمانان قادر به تحرک مثبت نمی‌باشند. اختلاف سبب پریشانی تعقل‌ها می‌گردد، جامعه بدون تعقل، ساکن و مرده است. در نتیجه، اختلاف قوت‌ها را به تحلیل می‌برد، بنیادهای عمرانی جامعه تخریب می‌گردد و اختلاف مانند زلزله زیرساخت‌ها را فرو می‌ریزد. وی رفع اختلاف و معیار وحدت‌بخش را قرآن معرفی می‌کند. (زیدی، ۱۹۹۸: ۴۷۲-۴۹۵)

اقبال در سال‌های (۱۹۳۰ و ۱۹۳۱م) در چندین گرد همایی که در لندن برگزار شد شرکت کرد و اساسنامه‌ای برای هندوستان تنظیم نمود. دیدار او از اسپانیا و شکوه و عظمت تمدن اسلام در زمان تسلط اعراب بر اسپانیا احساسات اسلامی او را بر انگیخت در سال (۱۹۳۳م) دعوت نادر، پادشاه افغانستان را پذیرفت و از افغانستان دیدن کرد. اقبال در این ملاقات در باره تمدن گذشته مسلمانان صحبت کرد. (هاشمی، ۱۳۸۲: ۵۲)

۲. تجزیه امپراتوری اسلامی

در واقع دوران زندگی اقبال با دنیای پرتلاطم فکری و سیاسی گره خورده بود. در همین زمان بود که امپراتوری عثمانی روبه زوال و انحطاط نهاد و سرزمین اسلامی قطعه قطعه شد و کشورهای کوچکی از آن سر برآوردند که بسیاری از آنان تحت قیومیت کشورهای اروپایی درآمدند. وضع مسلمانان بسیار وخیم بود و این وخامت اوضاع روح حساس اقبال را آزار می‌داد.

جنگهای بالکان و تریپولی در سال (۱۹۱۰م) اقبال را به شدت تحت تأثیر قرار داد و زخم عمیقی بر روح وی به جای گذاشت. (هاشمی، ۱۳۸۲: ۴۱)

البته مخفی نیست که تجزیه امپراتوری بزرگ اسلامی، از زمان روی کار آمدن خلیفگان کم‌مایه و بی‌تدبیر اموی و عباسی و زمامداران نالایق آنها شروع شد. به دنبال قدرت‌گیری حکمرانان محلی و نابسامانی دربار خلافت اسلامی به ویژه رقابت و منازعات قدرت میان عباسیان در بغداد و فاطمیان در مصر، وحدت مذهبی جهان اسلام نیز به مخاطره افتاد. این تزلزل سیاسی و از سوی مذهبی، (مسعودی، ۱۴۰۹: ج ۱، ۳۶۲)^۱ ضمن تجزیه امپراتوری عظیم اسلامی و تحدید قلمرو حکومت عباسیان، رومیان را واداشت تا با استفاده از این فرصت به سرزمین‌های مسلمان‌نشین بتازند. (ابن اثیر، ۱۹۹۴: ج ۷، ۵۴۵)

د. انحطاط فرهنگی

۱. تقلید از فرهنگ غربی

اقبال تقلید از فرهنگ غرب را چالشی بزرگ برای تمدن اسلامی می‌داند و خطاب به غرب می‌گوید:

تمهاری تهذیب اپنے خنجر سے آپ ہی خود کٹنی کرے گی
جو شاخ نازک پہ آشیانہ بنے گا ، ناپائدار ہو گا (اقبال، ۱۹۹۴: ۲۵۷)

ترجمه: «تمدن شما (غرب) با خنجر خویش خودکشی خواهد کرد. آشیانه‌ای که بر شاخ نازک باشد، پایداری ندارد.»

اقبال غرب را فاقد یک ایدئولوژی جامع انسانی می‌دانست و معتقد بود که مسلمانان تنها مردمی هستند که از چنین ایدئولوژی برخوردار و بهره‌مند هستند. بنابراین، اقبال درعین دعوت به فراگیری علوم و فنون غربی، مسلمانان را از هرگونه غرب‌گرایی و شیفتگی به «ایسم»‌های غربی برحذر می‌داشت. (مطهری، ج ۲۴: ۵۶) همان‌گونه که برخی از معاصرین می‌گویند: «تغییرات سریع سبک و سیاق‌های امروز که یک روز سوسیالیسم اسلامی را مد روز می‌کند، یک

۱. با رقابت میان مدعیان خلافت (عباسیان، فاطمیان و امویان اندلس)، آرام‌آرام مفاهیم و القاب ارزش‌آفرینی چون خلیفه و امیرالمؤمنین، میان سایر مدعیان نیز تقسیم شد و همین امر، ارکان دربار خلافت بغداد را متزلزل نمود و حتی مکه مکرمه و مدینه منوره عرصه رقابت میان مدعیان خلافت شد؛ زیرا تسلط بر این دو شهر، مشروعیت خلافت را تضمین می‌کرد.

۱۳۲ مطالعات تاریخی جهان اسلام

سال پنجم، شماره ۹، بهار و تابستان ۱۳۹۶

روز لیبرالیسم و روز بعد ایسم دیگری را، خود دلیل بر نا معقولیت و سطی بودن چنین روی کردی است.» (نصر، ۱۳۸۳: ۲۸۶) اقبال در ملاقات با موسولینی اذعان داشت که صحیح ترین راه زندگی برای ملت جوان ایتالیا رو گردانی از تمدن غرب و گرایش به تمدن شرق است. (حقیقت، ۱۳۵۷: ۳۸)

سر سید احمد خان ہندی کہ در عصر خود رہبر مسلمانان ہند بہ شمار می رفت و در ابتدا با استعمار مبارزہ می کرد، در سال (۱۲۸۴) ہجری سفری بہ انگلستان رفت. آن سفر اثری عمیق در روحیہ او باقی گذاشت. اندیشہ مبارزہ با استعمار انگلستان پس از مشاہدہ آن تمدن گستردہ و وسیع و آن قدرت سیاسی و اقتصادی و نظامی و فرهنگی، بکلی از دماغ سید احمد خان خارج شد. او آن چنان مرعوب فرهنگ و تمدن غرب شد کہ آن را غیر قابل خدشہ و چون و چرا، و قدرت انگلستان را مقاومت ناپذیر و مبارزہ با آن را بیہودہ دانست. سید احمد خان از این پس تبدیل شد بہ یک فرد مبلغ تمدن و فرهنگ غرب. (مطہری، ۱۳۷۷: ج ۲۴، ۴۲)

اگرچہ سر سید یقین داشت کہ علوم طبیعی جدید برای اسلام خطر بزرگی محسوب می شود، ولی مطالعہ علوم طبیعی را برای مسلمانان واجب تر از ہمہ چیز می دانست. بنابراین، در نظر او تشریح عقاید اسلامی بہ جای سبک قدیمی با نقطہ نظرہای جدید، لازم و ضروری بود. (جاوید، ۱۳۷۲: ج ۱، ۸۸)

اقبال نہ مانند علمائی چون سر سید احمد خان ہندی است کہ پندارد وضع جامعہ اسلامی ہر جور کہ باشد می توان با یک تفسیر عالمانہ امروزی، با تأویلات علمی و منطقی قرن بیستم از عقاید اسلامی و از آیات قرآنی و تحقیقات عمیق عالمانہ و تدقیقات فیلسوفانہ، اسلام را احیا کرد. (شریعتی، ۱۳۸۴: ۴۴) اقبال نسبت بہ این شیوہ و این شدت غرب گرایی از سر سید احمد خان، نظرگاہ انتقادی داشت. او بہ وحدت جہان اسلام گرایش داشت؛ زیرا پیوستن مسلمانان ہند بہ جہان و امت واحد اسلامی معتقد بود. (خرازی، ۱۳۷۹: ۷)

۲. دنیاگرایی

امرا نشہ دولت میں ہیں غافل ہم سے
زندہ ہے ملت بیضا غربا کے دم سے
وضع میں تم ہو نصاری تو تمدن میں ہنود
یہ مسلمان ہیں! جنہیں دیکھ کے شرمائیں یہود (اقبال، ۱۹۹۴: ۲۳۱)
ہر کوئی مست ہے ذوق تن آسانی ہے
تم مسلمان ہو! یہ انداز مسلمانہی ہے! (اقبال، ۱۹۹۴: ۲۳۲)

ترجمه: «حکمرانان غرق در هوس‌های دولت از ما (خدا) غافل‌اند و این ملت بیضا به خاطر فقرا زنده است. از لحاظ فرهنگ، شماها مسیحی و از لحاظ تمدن، یهودید. از مسلمانی شما، یهود هم خجالت می‌کشند؛ هر کسی مشغول تن‌آسایی، دنیاپرستی است. آیا شماها مسلمان‌اید؟» اقبال در این اشعار می‌گوید: تن‌آسایی، دنیاپرستی و تبعیت از هوس‌ها امری بود که به زیر پا نهادن اصول اخلاقی و ارزش‌های مذهبی در جامعه اسلام منجر شده است. اقبال متوجه این نکته شده که اسلام، هم در میان مسلمین وجود دارد و هم وجود ندارد. اسلام وجود دارد به صورت اینکه ما می‌بینیم شعائر اسلام در میان مسلمین هست، بانگ اذان در میان مردم شنیده می‌شود، موقع نماز که می‌شود رو به مساجد می‌آورند، مرده‌هاشان را به رسم اسلام دفن می‌کنند، برای نوزادهایشان به رسم اسلام تشریفات قائل می‌شوند، ولی آنچه که روح اسلام است در این مردم وجود ندارد، روح اسلام در جامعه اسلامی مرده است. (مطهری، ۱۳۷۷: ج ۲۵، ۴۲۳)

بنابراین، اقبال مصلح است به این عنوان نیست که طرفدار تکامل تدریجی و اصلاح ظاهری جامعه بود بلکه به یک معنی، طرفدار انقلاب عمیق و ریشه دار بود، انقلاب در اندیشیدن، در نگاه کردن، در احساس کردن، انقلاب ایدئولوژیک، انقلاب فرهنگی. (شریعتی، ۱۳۸۴: ۵۲)

۳. فرقه‌گرایی

فرقه‌گرایی چالشی عظیم در تمدن‌سازی مورد نظر اقبال است.
 منفعت ایک ہے اس قوم کی ' نقصان بھی ایک
 ایک ہی سب کا نبی ' دین بھی ' ایمان بھی ایک
 حرم پاک بھی ' اللہ بھی ' قرآن بھی ایک
 کچھ بڑی بات تھی ہوتے جو مسلمان بھی ایک
 فرقه بندی ہے کہیں اور کہیں ذاتیں ہیں
 کیا زمانے میں پنپنے کی بھی باتیں ہیں (اقبال، ۱۹۹۴: ۲۳۰)

ترجمه: «نفع و ضرر این قوم، یکی است. همچنین نبی، دین، ایمان حرم، الله و قرآن این قوم هم یکی است. خیلی خوب بود اگر مسلمانان هم یکی بودند. افسوس اختلافات دینی و فرقه‌گرایی میان مسلمانان مطرح است.»

از جمله عواملی که باعث انحطاط تمدن مسلمانان شد و در این اشعار اقبال بیان می‌کند، فرقه‌گرایی میان مسلمانان است. پس از رحلت رسول خدا ﷺ امت اسلام، به فرقه‌های گوناگون تقسیم شد؛ آن‌گونه که هر یک مدعی بودند تنها مسلک آنها، مسلک راستین محمد ﷺ است و دیگر فرق بر باطل‌اند. بی‌شک، این فرقه‌گرایی، سیمای واقعی اسلام را زیر هاله‌ای از پندارهای

نادرست، پنهان نگاه داشت. بدین ترتیب، نیروی مسلمانان که می‌بایست در راه نجات از دست صاحبان زر و زور و تزویر صرف می‌شد، در راه اختلاف و صف‌بندی و تعصب و برادرکشی به هدر رفت. (قربانی، ۱۳۷۴: ۳۳۰ و ۳۳۱)

اکنون هم فرقه و تفرقه بی‌اساس و بی‌جهت، جزو عوامل اصلی انحطاط فرهنگ و تمدن اسلامی است. این عامل اگرچه خود نیز معلول عوامل نفسانی مسلمانان و اتباع هوای و طول امل است، ولی منشأ تحقق ده‌ها عامل انحطاط دیگر شده است؛ مانند عدم شناخت واقعیت اسلام، خودخواهی و هواپرستی و رهبری‌های غلط و رهبران نالایق.

یون تو سید بهی بو، مرزا بهی بو، افغان بهی بو

تم سبھی کچه بو، بتائو تو مسلمان بهی بو! (اقبال، ۱۹۹۴: ۲۳۲)

ترجمه: «شما خودتان را سید، مرزا و افغان می‌گویید. آیا شما خودتان را به عنوان مسلمان هم معرفی می‌کنید؟»

در این اشعار، اقبال بر فرقه‌گرایی، اختلافات قومی، نژادی و قبیله‌ای تنقید می‌کند و می‌گوید: شما خودتان را سید، مرزا، افغان و غیره معرفی می‌کنید؛ ولی خودتان را به عنوان مسلمان معرفی نمی‌کنید. وی برای توانا ساختن اسلام و مسلمانان، دغدغه اتحاد اسلامی را دارد و به شدت خواستار احیای اتحاد در سراسر جوامع اسلامی است. وی مردگی و سقوط جوامع اسلامی را در پراکندگی، افتراق و ازهم‌گسستگی آنها که از ترفندهای استعمار بوده و هست، می‌داند.

نتیجه

با توجه به بررسی به‌عمل‌آمده به این نتیجه می‌رسیم که اقبال به‌شدت از مسئله انحطاط تمدن اسلامی رنج می‌برد و عواملی را در این مورد برمی‌شمارد که سرآمد همه آنها، جمود و تجر به شکل‌های مختلف و نفوذ اندیشه‌های بیگانه و غیراسلامی می‌باشد. در این مورد، مسلمانان به‌طور عمدی و سهوی و غیرمسلمانان به شکل عمدی، سعی و تلاش فراوانی برای انحراف آموزه‌های تفکر ناب اسلامی نموده‌اند. با توجه به این تلاش‌ها، اقبال بر این امر تأکید می‌ورزد که می‌توان طرح مجدد بازسازی تفکر اسلامی را ریخت و اساساً تفکر اسلامی دارای شاخص‌هایی است که توجه به آنها، همه کاستی‌ها و نارسایی‌هایی را که از سوی غیر و به خاطر سوء برداشت پیش آمده، برطرف می‌سازد. از جمله مهم‌ترین شاخص آن، عقلانیت دین اسلام، اجتهاد و توانمندی اسلام برای اداره جامعه بشریت در عرصه‌های گوناگون می‌باشد.

منابع

- قرآن کریم.
- ابن الأثیر، عزالدین ابوالحسن علی (۱۹۹۴م)، الكامل فی التاریخ، تحقیق مکتب التراث، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ابن منظور، جمال‌الدین محمد بن مکرم (۱۹۹۷)، لسان العرب، بیروت: دار صادر.
- اقبال، محمد (۱۳۹۰)، احیای فکر دینی در اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ اول.
- _____ (۱۹۹۰). کلیات اقبال (فارسی)، لاهور: به اهتمام اقبال اکادمی پاکستان.
- _____ (۱۹۹۴). کلیات اقبال (اردو)، لاهور: به اهتمام اقبال اکادمی پاکستان، چاپ دوم.
- اکرام، محمد. رود کوثر، لاهور: اداره ثقافت اسلامی، ۲۰۰۵م.
- جاوید، اقبال (۱۳۷۲)، زندگی و افکار علامه اقبال، ترجمه شهیندخت مقدم، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ دوم.
- جهان‌بین، اسماعیل (۱۳۹۰)، «راهکارهای سر سید احمدخان برای حل بحران عقب‌ماندگی جوامع اسلامی شبه‌قاره»، سخن تاریخ، ش ۱۵، زمستان، ص ۱۲۴-۱۰۳.
- حقیقت، عبدالرفیع (۱۳۵۷)، اقبال شرق، تهران: بنیاد نیکوکاری نوریانی.
- حکیمی، محمود (۱۳۸۰)، در مدرسه اقبال لاهوری، تهران: انتشارات قلم.
- خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۶۵)، در شناخت اقبال، سخنرانی آیت‌الله خامنه‌ای، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- دورانت، ویلیام جیمز (۱۳۷۰)، تاریخ تمدن (مشرق‌زمین، گاهواره تمدن)، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- زیدی، اسرار (۱۹۹۸)، شرح کلیات اقبال اردو (بانگ درا)، لاهور: محمد بشیر ایند سنز.
- شریعتی، علی (۱۳۸۴)، ما و اقبال، تهران: انتشارات الهام بنیاد فرهنگی دکتر علی شریعتی، چاپ نهم.
- عمید، حسن (۱۳۷۶)، فرهنگ عمید، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- قربانی، زین‌العابدین (۱۳۷۴)، علل پیشرفت اسلام و انحطاط مسلمین، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

۱۳۶ مطالعات تاریخی جهان اسلام

سال پنجم، شماره ۹، بهار و تابستان ۱۳۹۶

گنائی، مشتاق احمد (۲۰۰۳)، نظریه اجتهاد اور اقبال، سرینگر: شالیمار آرت پریس.
مجموعه مقالات همایش علامه اقبال (۱۳۸۰)، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور
خارجہ، چاپ اول.

محمد، احمد خان (۱۹۷۸)، اقبال اور مسئلہ تعلیم، لاهور: اقبال آکادمی پاکستان.
المسعودی، ابی الحسن علی بن الحسین بن علی (۱۴۰۹)، مروج الذهب و معادن الجواهر، ۴
جلد، تحقیق: محمد محی الدین عبدالحمید، بیروت.
مطهری، مرتضی (۱۳۷۷)، مجموعه آثار شهید مطهری، تهران - قم: انتشارات صدرا، چاپ
هشتم.

معین، محمد (۱۳۷۵)، فرهنگ معین، تهران: انتشارات امیرکبیر.
نصر، سید حسین (۱۳۸۳)، اسلام و تنگناهای انسان متجدد (ترجمه انشالله رحمتی)، تهران:
دفتر پژوهش و نشر سهروردی، چاپ اول.
نظامی، خلیق احمد (۱۹۷۸)، شاه ولی الله کی سیاسی مکتوبات، لاهور: اداره اسلامیات، چاپ
اول.

هاشمی، سید محمدجواد (۱۳۸۲)، علامه اقبال لاهوری بیدار گر شرق، نهاد نمایندگی مقام
معظم رهبری در امور اهل سنت سیستان بلوچستان، چ اول.